

طبیعی غفلت می‌ورزد.

۴- شاعر بیش از هر چیز به کرامات یا مفاهیم کلی پرداخته است و از ذکر ویژگی‌های اجتماعی در روح عدالت طلب پیامبر (ص) باز مانده است.

۵- مدایح النبى صفی‌الدین متأثر از اندیشه‌های کلامی است که متفکرین زمان را به خود مشغول داشته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

سیری را که اکثر تاریخ نگاران ادب عرب برای تکوین آن ترسیم می‌کنند از ادب جاهلی آغاز می‌شود، ادبی که متأثر از خشکی بیابان و روح خشن بدوی است. ادب صدر اسلام دومین حلقه از این زنجیره است که با مفاهیم اخلاقی و اجتماعی اسلام ممزوج است. حلقه سوم ادب عباسی است که نقطه اوج ادبیات عرب در آن نهفته است و متنبی، شریف رضی و معری از فرزندان این دوره به شمار می‌روند. مورخین پس از گذر از ادب عباسی به دوره‌ای می‌رسند که به خاطر تلقی‌های مختلف از آن، دارای عناوین متفاوتی است. عده‌ای این دوره را دوره انحطاط، انحدار، انحیار و سقوط و عده‌ای دیگر آن را دوره مقاومت، دائرةالمعارف نویسی و حفظ مواریت عربی نامیده‌اند. اما با وجود این اختلاف نظر عمیق، هر دو گروه معتقدند که شعر در این دوره، رشد و بالندگی چندانی نداشته و با تقلید از گذشته، در بند تکلف و تکرار و بازی با الفاظ گرفتار شده است. این دوره که با سقوط بغداد توسط هلاکو از سال ۶۵۶ ه.ق. شروع شد ویرانی و سقوط را بر پیشانی خود داشت، گرچه چنین تفألی در طبع نوشتارهای علمی نمی‌گنجد ولی این بار واقعیت به آن پیشگوئی گواهی صدق داد.

با همه فراز و نشیب‌ها، تلخی‌ها و تکلف‌هایی که می‌رفت تا این دوره را از چشمه عواطف و احساسات شاعرانه تهی سازد، چهره شعری همچون بوصیری،

صفی‌الدین حلّی و ابن نباته رود جاری احساسی را به نمایش گذاشت که بویایی تاریخ شعر و شاعری را تا حدی حفظ کرد.

به یقین می‌توان گفت شاعر، تنها فرزند احساس، عاطفه و خیال درونی خویش نیست، یعنی خیال و عاطفه شاعر درون تاب محض نیست، بلکه محیط و جامعه به سرشار شدن این عواطف و تحریک احساسات کمک شایان می‌کند. چه بسا بتوان چنین قضاوت کرد که اگر متنبی در زمان صفی‌الدین می‌زیست قامت رسای او در ادب عربی چنین نشو و نما نمی‌کرد و اگر ابن نباته و صفی‌الدین در حیات متنبی می‌زیستند، مهر انحدار و انحصار بر پیشانی آنها نمی‌خورد. طبعاً همچنان که رشد اندیشه‌ها مدیون تضارب آرا و تعاطی افکار حاکم بر جوامع است، شعر و شاعری نیز متأثر از محیط و شور و شعور مسلط بر جامعه است. هیچ شکی نیست که استعدادهای فردی، نبوغ ذاتی و بلوغ عاطفی خود شاعر، یکی از ارکان اساسی رشد شعر و شاعری است، ولی باید اذعان داشت وقتی "صنوبری" در باغ و بوستان خویش قدم می‌زند و گل و ریحان مونس او می‌شود، انتظار می‌رود پرچم گلها سپاه علمدار میدان وصف او گردند و جنگ و صلح گلها، معرکه‌های نبرد شعر او را بسازند. همچنین اگر "فخر" روح متنبی را لبریز ساخته است و اندیشه‌های کلامی در میان اشعار "معری" موج می‌زند، باید آن را بازتاب امواجی پنداشت که شرایط اجتماعی - سیاسی زمان آن را به ساحل خیال، احساس، عواطف و اندیشه‌های شاعر رانده است.

آثار صفی‌الدین حلّی و ابن نباته، شاهکارهای ادبی زمانه‌ای است که امروزه از آن به تکلف یاد می‌کنند. سرودن اشعار با حروف مهمله، پی‌ریزی بنای قصیده‌ای که حرف شروع و ختم هر بیت آن یکسان است، سرودن بدیعیه‌ای که در هر بیتش یکی از صنایع بدیع به چشم می‌خورد و خلق موشحات از استعدادی حکایت می‌کند که مطلوب زمان خود را می‌آفریند و مطمئناً در شرایطی همچون فضای دوره عباسی می‌تواند سروده‌های زیبایی خلق کند که پایه‌پای بزرگان ادب عباسی

پیش رود.

مدح النبی (ص):

علمای معانی و بیان، مدح را وصف ممدوح در زمان حیات و رثاء را وصف ممدوح بعد از فوت او تعریف کرده‌اند، ولی هر آنچه را که در مورد حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی (ص) سروده شده است مدح نامیده‌اند. گویی حیات و وفات حضرت یکی است، همانطور که مقام شهید اینگونه است: "ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون".^(۱) البته معمولاً رثاء برای ایجاد حزن و تفرج سروده شده است و بدین سبب سروده‌های حسان را پس از فوت پیامبر اکرم (ص) "رثاء" نامیده‌اند، ولی از اشعار و مدایح شاعرانی که زمان پیامبر (ص) را درک نکرده‌اند، به عنوان "مدح" یاد نموده‌اند.

دکتر زکی مبارک در تعریف مدایح نبوی می‌گوید:

"المدائح النبویة من فنون الشعر التي اذاعها التصوف فهي لون من التعبير عن العواطف الدينیه و باب من الادب الرفیع لانها لاتصدر الا عن قلوب مفعمه بالصدق والاخلاص"^(۲)

همچنانکه در تعریف فوق ملحوظ است، زکی مبارک انگیزه مدح را در تعریف مدایح نبوی لحاظ کرده است. به نظر او اگر مدح پیامبر (ص) از روی صدق و اخلاص نباشد مدح نامیده نمی‌شود. حقیقت آن است که اکثر شعرایی که در مدح پیامبر اکرم (ص) مدیحه سروده‌اند، انگیزه‌ای جز خلوص و توسل نداشته‌اند، اما اینکه خلوص در تعریف مدح النبی (ص) به عنوان شرط اصلی بیان شود قابل قبول نیست و در هیچیک از کتب بلاغی چنین تعریفی نیامده است.

زکی مبارک با این دیدگاه قصیده اعشی را که با مطلع:

«الم تغتمص عیناک لیلة ارمدا و عادی ما عاد السلیم المسهدا
و ما ذاک من عشق النساء و انما تناسیت قبل الیوم خلة مهددا

نبی یری مالاترون و ذکرة اغار لعمری فی البلاد و انجدا
 له صدقات ما تغیب و نائل و لیس عطاء الیوم مانعه غدا»
 آغاز می شود مدح محسوب نمی کند به این دلیل که او در نیت خود صادق نبوده
 است. حتی قصیده معروف "بانت سعاد" که کعب بن زهیر سروده است و با مطلع:
 «بانت سعاد ققلبی الیوم متبول متیم اثرها لم یفدمکبول»
 آغاز می شود بنابر تعریف زکی مبارک مدح نیست، زیرا انگیزه او نجات از مرگ
 است نه مدح پیامبر اکرم (ص).

مدیحه سرایان نبوی:

اگر از نظر تردید افکن طه حسین و ابراهیم جازینی صرف نظر کنیم، قدیمی ترین
 مدح در مورد پیامبر اکرم (ص) مدحی است که توسط اعشی سروده شده است. او
 در سخنی با ناقه خود، او را دلداری می دهد و می گوید:

"پیامبر را صدقات و عطایایی است که محو نمی شود و عطای امروز او مانع
 بخشش فردایش نیست. آنگاه که شتر بر درب خانه ابن هاشم فرود آید آرامش
 می یابد و بخشش او را خواهد دید."

از دیگر مدیحه سرایان، کعب بن زهیر است که با سرودن ۵۸ بیت در زمان خود
 اثری را آفرید که شارحان پیوسته به شرح آن پرداخته و شاعران به تقلید از آن
 شعرها سروده اند. کعب با ذکر نسیب چنین آغاز می کند:

«بانت سعاد ققلبی الیوم متبول متیم اثرها لم یفدمکبول
 ما سعاد غداة البین اذ رحلوا الا اغن غضیض الطرف مکحول»

آنگاه پس از گذر از این نسیب در مدح پیامبر (ص) می گوید:

«با خبر شدم که پیامبر (ص) مرا تهدید نموده است، در حالیکه عفو، سنت و
 آرزوی پیامبر است.» او با درخواست گذشت پیامبر (ص) و عدم پذیرش سخن
 سخن چینان، حضرت را نوری می داند که دیگران از او طلب روشنایی می کنند و

شمشیری از شمشیرهای الهی می‌داند که برکشیده است.

«انبئت ان رسول الله اوعدنی مهلاً هداک الذی اعطاک نافلة ال
 لاتاخذنی باقوال الوشاة ولم ان الرسول لنور يستضاء به
 والعفو عند رسول الله مامول قرآن فیها مواعیظ و تفصیل
 اذنب و ان کثرت فی الاقاویل و صارم من سیوف الله مسلول»
 شعرای بسیاری "بانت سعادت" را تشطیر، تخمیس و شرح نموده‌اند که از آن جمله
 می‌توان به تشطیر عبدالقادر سعید الرافعی، تخمیس شعبان بن محمد بن دادمصری
 و احمد بن جرجاوی، شرح "الاسعاد لحل نظم بانت سعادت" تألیف مسعود بن حسن
 بکری، "فتح باب الاسعاد فی شرح بانت سعادت" تألیف علی بن سلطان هروری و
 "القول المراد، من بانت سعادت" تألیف محمد حسن المرصفی اشاره کرد. همچنین
 ابن سید، ابن نباته، ابوحیان اندلسی و قاضی محی‌الدین قصادی در معارضه با
 کعب بن زهیر سروده‌اند که فقط به مطلع قصیده ابن نباته اشاره می‌شود:

«ما الطرف بعدکم بالنوم مکحول هذا و کم بیننا من ربعمک میل»
 ضرورتی نیست که در شهرت بانت سعادت سخن بگوییم و کافی است بدانیم که
 مستشرقین، شراح و شعرای بسیاری به آن پرداخته‌اند.

از دیگر مدیحه‌سرایان حسان بن ثابت است که هجو او بیش از مدحش شهرت
 دارد. او بیشتر با دشمنان پیامبر (ص) به مبارزه برخاسته است و قصاید او در دفاع از
 پیامبر (ص) و یارانش در ادب عربی از شهرت خاصی برخوردار است:

«اکرم بقوم رسول الله شیعتهم اذا تفرقت الاهواء و الشیع
 اهدی لهم مدحی قلب یؤازره فیما یحب لسان حائک صنع
 فانهم افضل الاحیاء کلهم ان جد بالناس جد القول او شمعو»
 او در همزیه‌اش می‌گوید:
 «هجوت محمداً فاجبت عنه و عندالله فی ذاک الجزاء
 اتهجوه و لست له بکف فشرکما لخریکما الفداء»

پس از مدیحه سرایان فوق‌الذکر فرزدق، کمیت و دعبل را در فهرست مداحان پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) می‌بینیم که با قصاید خود تاریخ ادب عربی را زینت داده‌اند. همچنین در دوره عباسی اشعار رصین و محکم شریف رضی در مدح این خاندان با پرتو فخر و غرور بر تارک این دوره این چنین می‌درخشد:

لباب الماء و النطف العذاب	«سقى الله المدينة من محل
رخى المذيل ملآن الوطاب	و جاء على البقيع و سكينه
قضى ظمأ الى برد الشراب	و قبراً بالطوف يضم شلوا
هطول الودق منخرق العباب	و سامرا و بغداد و طوسا
و عنكم طال باعى فى الخطاب»	بكم فى الشعر فخرى لا بشعرى

در قصیده دیگر او چنین می‌خوانیم:

ولا جعجعوا منها بمرعى و مورد	«ولولا على ما علوا سرواتنا
طلاع المساعى من مقام و مقعد	اخذنا عليهم بالنبي و فاطم
رقاب الورى من متهمين و منجد	و طلنا بسبى احمد و وصيه
بمولد بنت القاسم بن محمد	و حزنا عتيقاً و هو غاية فخرکم
فما بعد جدنا على و احمد»	محمد نبى ثم جد خليفة

بعد از شریف رضی، مهیار، ابن فارض و پس از گذر از دوره عباسی، برده بوسیبری در پیش روی همه محققین، زبان مدح می‌گشاید. به یقین قصیده برده از مؤثرترین قصیده‌هایی است که شعرای دیگر را به مدح پیامبر (ص) وا داشته است. بوسیبری شاعر مصری است که بعضی مطلع قصیده میمیه ابن فارض^(۳) و بعضی قصیده امام برعى را الهام بخش او می‌دانند.^(۴)

مطلع قصیده ابن فارض:

ام بارق لاح فى الزوراء فالعلم	«هل نار لیلی بدت لیلا بذی سلم
و ماء و جرة هلا نهلة بقم»	ارواح نعمان هلا نسمة سحرأ

مطلع قصیده امام برعی:

«امن تذکر اهل البان و البان ام من تبدل جیران بجیران؟»

مطلع قصیده بوصیری:

«امن تذکر جیران بذی سلم مزجت دمعا جری من مقلة بدم
ام هبت الريح من تلقاء كاظمة و اومض البرق فی الظلماء من اضم»
مدایح دیگر قصاید نبوی بوصیری همچون همزیه او با همه قوتش، هرگز
نتوانست جایگزین برده او گردد. برده تنها در فضای شعر و شاعری باقی نماند، بلکه
بر سر زبان مردم کوچه و بازار جاری شد و حتی برای شفای امراض، حفظ مزارع و
نگهداری منازل از آتش سوزی به کار رفت^(۵).

درباره برده سخن بسیار است و شعرا و شراح زیادی آن را تضمین، تشطیر،
تخمیس، تسبیح و شرح نموده‌اند. کافی است بگوییم برده مبنای مدح همه
شاعرانی شد که می‌خواستند به نحوی به ساحت مقدس حضرت ختمی مرتبت
عرض ادب کنند. صفی‌الدین، ابن حجه حموی، ابن مقرئ، سیوطی، عائشه
باعونیه، شیخ طاهر جزائری، ابن خیرالله خطیب عمری، عبدالغنی نابلسی، قاسم
بن محمد حلبی، صدرالدین حسینی، شعبان آثاری، بارودی، حافظ ابراهیم و احمد
شوقی مدایح خود را با همان سبک سرودند.

صفی‌الدین حلی:

ابوالمحاسن عبدالعزیز بن سرایابن نصرطائی ملقب به صفی‌الدین در سال ۶۷۷
ه.ق. در شهر حله^(۶) به دنیا آمد. با توجه به شجاعتی که از اجدادش به ارث برده
بود، روح سرکش او تاب تحمل اوضاع دوران خود را نداشت. به همین جهت از
عراق به سمت قلعه مستحکم ماردین، پایگاه ارتقی‌ها پناه برد و در همان جا بود که
ملک منصور را با قصیده‌ای ۲۹ بیتی مدح کرد، قصیده‌ای که هر بیت آن با یکی از
حروف الفبا شروع و ختم می‌شود و آن را "دررالنحوفی مدائح ملک منصور" نامید.

صفی‌الدین با اوج گرفتن تشویش اوضاع اجتماعی به نزد ملک ناصر پادشاه مصر رفت و با قصایدی او را ستود. اشعار وی پیوسته مشوق پادشاهان در جنگها و معرکه‌های نبرد بود و احساسات جوانان را تحریک می‌کرد.

بدون شک صفی‌الدین یکی از شعرایی است که نسبت به دین خود بی‌توجه نبوده است. او با توجه به محیط رشدش و حاکمیت تشیع در شهر حله مذهب شیعه را برگزید. بطوریکه صلاح صفدی می‌گوید: "انه کان شیعياً و لیس هذا الامر فی الحلة بدعياً"^(۷) و بستانی او را شیعه فح می‌نامد که تعصب او در لابلای اشعارش بروز نموده است^(۸). ابن حجر او را به رافضی بودن متهم می‌کند،^(۹) در حالیکه دیوان او گواهی می‌دهد که وی شیعه متعصب نیست، بلکه با اعتدالی که ناشی از شرایط محیط اجتماعی - سیاسی او بوده است، اشعار خود را به نظم در آورده است. طبعاً بدون این روحیه، زندگی در مصر و ماردین با حاکمیت اهل سنت ممکن نبود. جای تعجب است که از این شیعه متعصب! به تعبیر بستانی مدحی از شهید کربلا حسین بن علی (ع) در دیوان او دیده نمی‌شود، در حالیکه احترام او نسبت به صحابه بخصوص عمر بن خطاب با تعبیر فاروق بارز است.

مناعت طبع او کمتر در میان شاعران دیگر دیده می‌شود. پیمان او در اول دیوانش گویای این خصلت اوست:

"و کنت عاهدت نفسی الأمدح کریماً و ان جل و لا اهجو لئیماً و ان ذل و ذلک
للتنزه عن التشبه بذوی السؤال و الترفع عن التتبع لمثالب الرجال فکنت لا انظم
شعراً الا فیما یوجب لی ذکراً او یجلب لی شکراً"

با توجه به اینکه دیوان صفی‌الدین به دست خود او جمع‌آوری و تنظیم گشته است، خواننده تا حد زیادی از مراجعه به کتب دیگر این شاعر بی‌نیاز می‌گردد، گرچه دیوان حاضر نیز به دست کرم بستانی پالایش و اشعار غیر اخلاقی حذف شده است. در این دیوان مجموعاً ۳۳۱ بیت به مدح پیامبر(ص) و خاندان او اختصاص یافته که به تحلیل آن خواهیم پرداخت.

مدح النبی (ص) از دیدگاه صفی‌الدین حلی :

درجه اشتیاق :

او عشق خود را به پیامبر (ص) چنان خالصانه توصیف می‌کند که گویی هر لحظه تشنه دیدار اوست. اثر منظوم او به شوق دیدار پیامبر (ص) سنگلاخ‌ها را در می‌نورد تا در کنار کسی که سنگریزه‌ها در مقابل او زبان تسبیح گشوده‌اند رحل اقامت افکند و در وصفی دیگر دهان او بر چشمش فخر می‌فرشد که بر خاک حضرتش بوسه زده است:

«ترض الحصى شوقا لمن سبغ الحصى لדיه وحيا بالسلام بعیرها
وفاخرت الافواه نور عیوننا بتریک، لَمَّا قبلته ثغورها»

رویدادها:

در مدح صفی‌الدین نه تنها به توصیف حضرت پرداخته شده، بلکه تاریخ وقایع و روایات در بطن آن گنجانده شده است. تقارن میلاد حضرت و خاموش شدن آتشکده فارس و شکستن کنگره ایوان مدائن و خواب انوشیروان به بیان‌های مختلف آمده است:

«و من اخمدت مع وضعه نار فارس و زلزل منها عرشها و سریرها
خمدت لفضل و لادک النیران وانشق من فرح بک الایوان
و تزلزل النادی و اوجس خیفه من هول رؤیاه انوشروان»

حضرت محمد (ص) و دیگر پیامبران:

صفی‌الدین در وصف حضرت به ذکر ایشان در تورات، انجیل و زبور و شهادت حضرت موسی و عیسی علیهم السلام اشاره می‌کند. او با این توصیف، یگانگی ادیان توحیدی را تبیین و گویی آیه "ان الدین عندالله الاسلام" را تفسیر می‌کند. او معتقد است: توبه حضرت آدم(ع) به خاطر توسلش به حضرت ختمی مرتبت (ص)

پذیرفته شد، حضرت نوح(ع) به سبب وجود ایشان نجات یافت و کشتی اش طوفانها را به سلامت پشت سر گذاشت، ایوب پیامبر(ع) به یمن وجود حضرت شفا یافت، حضرت ابراهیم(ع) به واسطه عزم او از آتش نمرودیان نهراسید و آتش داغ بر او سرد شد، دعای حضرت موسی(ع) به خاطر وی مستجاب گشت. وی همچنین علت خلاصی حضرت یوسف(ع) از زندان و حضرت یونس(ع) از دل ماهی و معجزه حضرت عیسی(ع) را وجود مبارک آن حضرت می داند.

کمتر مدحی است که از توصیف‌های فوق خالی باشد. طبعاً آنجا که شعر در دامان نقل تاریخ و حوادث و وقایع می‌نشیند، ویژگی‌های ادبی کمرنگ می‌شود، استعاره‌ها جان می‌دهند، تشبیهات فروکش می‌کنند، دامنه قوه خیال محدود می‌گردد و شاعر کلمات خود را محصور می‌بیند. به همین جهت آهنگ و قالب این قسمت از قصاید، یکنواخت و همسوست:

<p>انجیل والصحف الاولی علی نسق و جاء به انجیلها و زیورها توراة والانجیل والفرقان نسب الخلاف الیه والعصیان لکان من شر ابلیس اللعین وقی دسر السفینة اذ طغی الطوفان امواجه ما نجا نوح من الغرق کشف البلاء فزال الاحزان نمرود اذ شبت له النیران رب العباد فنال البرد فی الضرم مسته لم ینج منها غیر محترق سأل القبول فعمه الاحسان نوجی لما خرّ یوم الطور منصعق</p>	<p>«وجاء فی محکم التوراة ذکرک وال و من نطقت توراة موسی بفضله بفضائل شهدت السحب وال و بک استغاث الله آدم عندما لو ان آدم فی خدر خصصت به و بک التجا نوح و قدماجت به لوان جودک للطوفان و حین طمحت بک اغتدی ایوب یسأل ربه و بک الخلیل دعا الاله فلم یخف به استغاث خلیل له حین دعا لو ان عزمک فی نار الخلیل و قد و بک کلیم غداة خاطب و به لو ان باسک فی موسی کلیم و قد</p>
---	---

كذلك يونس ناجى ربّه فنجا
لو ان تبع فى محل البلاد دعا
و بك المسيح دعا، فاحياربه
من بطن نون له فى اليم ملتقم
الله باسمك، و استسقى الحيا لسقى
ميتا، و قد بليت به الاكفان»

شفاعت:

احساس فقر و نیاز شاعر از یکسو و ترس خالصانه و طلب غفران و رفع حوایج او از سوی دیگر وی را وا داشته است به هر طریق ممکن به دامان پیامبر (ص) متوسل شود تا او را از آتش دوزخ برهاند. او تنها راه نجات را حب پیامبر (ص) می‌داند و هیچ سرمایه‌ای را در روز قیامت سودمندتر از محبت حضرت نمی‌پندارد. به اعتقاد وی پیامبر (ص) مصداق اذن یافته آیه "من الذی یشفع عنده الا باذنه" است.

شفاعت نه تنها در مرزهای کلام شیعی به عنوان یک مفهوم منطقی و عقلی تفسیر شده است، بلکه در فرهنگ دیگر مذاهب نیز جایگاه خود را باز یافته است. صفی‌الدین با دروذهای پی‌درپی، پیامبر (ص) را با القاب شافع و شفیع می‌خواند تا تنهایی خود را بازگوید و احساس خوف را در ساحل احسان پیامبر (ص) ایمن نماید. او با تعبیر زیبایی همه واماندگان را امید می‌دهد و می‌گوید: «اگر شب از دست صبح به او پناه ببرد دیگر صبحی وجود نخواهد داشت و مردم پیوسته در شب خواهند زیست».

«علیک سلام الله یا خیر شافع
و قد ام نحوک مستشفعاً
فلک الشفاعة فى محبیکم اذا
عزیز جار لواللیل استجاربه
له السلام من الله السلام و فى
یولین الموالین من جدوی شفاعته
اذا النار ضم الکافرین حصیرها
الى الله مما الیه نسب
نصب الصراط و علق المیزان
من الصباح لعاش الناس فى الظلم
دارالسلام تره شافع الامم
ملکا کبیرا عدا مافی نفوسهم

مخلوقات در خدمت پیامبر (ص):

موضوع قدرت پیامبر (ص) و ائمه (ع) از جمله مباحثی است که علمای کلام را به خود مشغول داشته است. شاعر که بی تأثر از امواج کلامی زمانه نبوده است، عقاید خود را به زبان منظوم بیان می‌کند. در دیدگاه وی همه مخلوقات تسلیم پیامبرند، زیرا پیامبر (ص) تسلیم خواست خدا و نشانه اراده اوست. پیامبر (ص) آینه‌ای است که اراده خداوند را منعکس می‌کند، خدایی که همه اعمال در دست اوست؛ "و مارمیت اذ رمیت و لکن الله رمی". روشن است که این تسلیم از اقتدار و اختیار پیامبر (ص) نمی‌گاهد. جن و انس در مقابل او طوق تسلیم برگردن افکنده‌اند و نبات و وحوش و درختان مطیع فرمان اویند. انشقاق قمر و ردالشمس از جمله کرامت‌های کوچک آن حضرتند. چون او فرمان دهد سنگریزه در کف دستانش زبان به تسبیح می‌گشاید، درختان حرکت می‌کنند، چشمه‌ها به جوش می‌آیند و حیوانات تکلم می‌نمایند.

«لو خالفتک کما الجن عاصيته
علیک سلام الله یا من تعبدت
و غدت تکلمک الابعار والظما
والجزع حن الی علاک مسلما
والدوحتان و قد دعوت فاقبلا
و شکا الیک الجیش من ظماً به
و البدر شق و اشرقت شمس الضحی
ارکبتهم طبقاً فی الارض عن طبق
له الجن وانقادت الیه امورها
والضرب و الثعبان و السرحان
و بسطن کفک سبج الصوان
حتی تلاقمت منها الاغصان
فتفجرت بالماء منک بنان
بعد الغروب و ما بها نقصان

خاندان پیامبر اکرم (ص):

همه شعرای مذاهب مختلف در مدح پیامبر اکرم (ص) از ذکر خاندان و اهل بیت ایشان (ع) کوتاهی نکرده‌اند و به فراخور شعر و نوع اعتقادشان به مدح آنان پرداخته‌اند. در این میان شاعران شیعه بیش از دیگر شعرا به این موضوع اهتمام

ورزیده‌اند، تا آنجا که بعضی نقادان در تحلیل شعر کمیت و دعبل گفته‌اند که آن دو بیشتر شاعر اهل بیتند تا مدّاح پیامبر (ص). اما باید گفت شرایط زمان آنان را وداشته است تا از طریق مدح اهل بیت (ع) به مدح پیامبر اکرم (ص) پردازند، هر چند جدایی اهل بیت پیامبر (ص) از ایشان غیر ممکن است.

صفی‌الدین نیز یکی از شاعران شیعه است که اعتقاد او به اهل بیت (ع) و ائمه معصومین (ع) ثمره اندیشه و حیاتی است که او را در این راه مستحکم‌تر نموده است. وی در مدح خود گاه آنان را صراط مستقیم حق و گاه وارثان علم پیامبر (ص) معرفی می‌کند.

او روز غدیر را روز ظهور نور هدایت و معیار تشخیص معرفت افراد می‌داند و با اشاره به حدیث "انا مدینه العلم و علی بابها" که از زبان پیامبر(ص) جاری شده است، ورود به ساحت علم نبوی را جز از طریق امیرالمومنین (ع) ناممکن می‌داند:

«و علی صراطک الحقّ الّک کَلِمَا هب النسیم و مالت الاغصان
و علی ابن عمک وارث العلم الذی ذلت لسطوة باسه الشجعان
و اخیک فی یوم الغدیر و قد بدا نور الهدی و تأخت الاقران
مدینه علم و ابن عمک بابها فمن غیر ذلک الباب لم یوت سورها»

صفی‌الدین در قصیده‌ای دیگر، خاندان پیامبر (ص) را بهترین عترت توصیف می‌کند و با اشاره‌ای قرآنی، محبت خاندان پیامبر (ص) را نعمتی می‌داند که شاگردان آن کم هستند:

«فآلک خیر الّال و العتره التي محبتها نعمی قلیل شکورها
وی همچنین در یکی از مداخل خویش ضمن اشاره به روزی که مردم به چهره‌هایشان شناخته می‌شوند، عامل شناخته شدن خود را حب اهل بیت (ع) و آن را باعث نجات و رستگاری خویش در آن روز می‌داند:

«یا عتره المختار یا من بهم یفوز عبد بستولاهم
اعرف فی الحشر بحبی لکم اذ یعرف الناس بسیماهم»

مشابه این مفاهیم در قصاید دیگر شاعر نیز به چشم می خورد. وی در قصیده‌ای دیگر پس از بیان عشق خود به اهل بیت می گوید: «حدیث عشق به شما همه جا را درنور دیده است و مهر من در خانه عشق شما اقامت گزیده است». وی با وضع یک معیار، آیه "یوم، لاینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم" را تفسیر می کند و می گوید: "هر کس معرفت شما را به دست آورد، از نعمت قلب سلیم برخوردار گشته است و راههای هدایت با نور شما خاندان شناخته می شود."

«یا عترۃ المختار یا من بهم	ارجو نجاتی من عذاب الیم
حدیث حبیبی لکم سائر	و سرودی فی هواکم مقیم
قد فزت کل الفوز اذ لم یزل	صراط دینی بکم مستقیم
فمن اتی الله بعرفانکم	فقد اتی الله بقلب سلیم
و آک الغرر اللاتی بها عرفت	سبل الرشاد فکانت مهتدی الغرق»

علی (ع) در فروغ مدح پیامبر اکرم (ص):

وقتی سخن از اهل بیت (ع) به میان می آید، طبعاً نام امیرالمومنین (ع) همچون خورشیدی در میان این خاندان می درخشد و عموم شاعران بخصوص شعرای شیعی نسبت به حضرت توجهی خاص دارند و علاوه بر مدح ایشان در قالب اهل بیت او را مجزا ستوده اند. صفی الدین با همه اعتدال و سازگاریش به شرایط سخت زمانه اشاره می کند و می گوید: "ای علی ذکر نام تو نزد همه میسر نیست. عده ای گوش جان می سپارند و عده ای دیگر با ذکر تو قصد قتل مرا می نمایند".

«امیر المومنین اراک امّا	ذکر تک عند ذی حسب صغالی
و ان کررت ذکرک عند نغل	تکدر ستره و بغی قتالی»

او با اشاره به تنگ نظری عده ای، با لحنی عتاب آلود که حاکی از آزرده گی خاطر او از زخم زبانه است، مهر حضرت را معیار حلال زادگی تلقی می کند و می گوید: «هیچکس جز کریمان و نیکو خصالان طاقت شنیدن مدح تو را ندارند و من هرگاه

در تشخیص اصالت فردی شک کنم با ذکر محبت تو او را می‌آزمایم.»
 «فصرت اذا شککت باصل مرء ذکرتک بالجمیل من المقال
 فلیس یطیق سمع ثناک الا کریم الاصل محمود الخلال
 فهنا انا قد خیرت بک للبرایا فانت محک اولاد الحلال»
 صفی‌الدین قول ابن عباس را که درباره حضرت علی (ع) فرموده بود؛ "جمعت فی علی اضداد لم تجمع فی بشر قط" به نظم در آورده، حضرت را با صفات زاهد، شجاع، حلیم و حاکم معرفی می‌کند. او در ادامه با بیانی رسا، نرمش و انعطاف حضرت را لطیف‌تر از نسیم و خشم و قاطعیتش را سخت‌تر از جماد توصیف می‌کند:

«جمعت فی صفاتک الاضداد فهذا عزت لک الانداد
 زاهد، حاکم، حلیم، شجاع ناسک، ناتک، فقیر، جواد
 خلق ینجبل النسیم من العطف وباس یندوب منها لجماد»
 علی(ع) در زبان شاعر قرین، داماد، پسرعمو، برادر و سرّ پیامبر (ص) است:
 «انت سرالنبی و الصنو و ابن العم و الصهر و الاخ المستجد
 لو رای غیرک النبی لآخاه و آلفا فآخطا الانتقاد»
 شاعر گاه به شیوه علمای کلام احتجاج می‌کند و می‌گوید: "انتخاب، نشانه قدرت عقلانی انسان است. خداوند پیامبر (ص) را برگزید در حالیکه نظیری در عالم برای او نبود و پیامبر (ص) نیز علی(ع) را که کسی به پای او نمی‌رسید وصی خود کرد. آیا می‌توان در کسی که خداوند و رسولش او را برگزیده‌اند تردید کرد؟"
 «فوالله ما اختار الاله محمدا حبیباً و بین العالمین له المثل
 كذلك ما اختار النبی لنفسه علیاً وصیاً و هو لابنته بعل
 و صیره دون الانام آخاله و صنواً و فیهم من له دونه الفضل
 و شاهد عقل المرء حسن اختیاره فما حال من یختاره الله و الرسل»
 او حرف آخر خود را در یک بیت این چنین اعلام می‌کند: "ای علی معنای وجود

تو آن قدر بلند است که شعر نمی تواند آن را احاطه کند و نقاد نمی تواند صفاتش را بر شمرند.»

«جل معناک ان یحیط به الشعر و تحصى صفاته النقاد»

معارضه با ابن معتر:

عبدالله بن معتر در یک قصیده، عموزادگان پیامبر (ص) را بر نوادگان دختری ایشان جهت جانشینی ترجیح می دهد و چون خود از تبار عباسیان است خویشتن را شایسته خلافت می پندارد. صفی الدین تیغ زبان برکشیده و ضمن احتجاج با او به افشاگری می پردازد. وی اهل بیت را هم نوادگان دختری و هم عموزادگان پیامبر (ص) می داند و ادعای او را که گفته است ما بنی امیه را به قتل رساندیم تکذیب می کند و می گوید: "زوال بنی امیه مدیون شمشیر ابومسلم است که شما عباسیان او را به فجیح ترین وضع به قتل رساندید."

ادعای عبدالله بن معتر:

«قتلنا امیه فی دارها و نحن احق باسلا بها
اذما دنوتم تلقیتم زبونا اقرت بجلبابها»

پاسخ صفی الدین حلی:

«و قولک انتم بنو بنته و لکن بنوالعم اولی بها
بنوالبنت ایضا بنوعمه و ذلک ادنی لانسابها
و قلت بانکم القاتلون اسود امیه فی غابها
کذبت و اسرفت فیما ادعیت ولم تنه نفسک عن عابها
فکم حاولتها سراة لکم فردت علی نکص اعقابها
ولولا سیوف ابی مسلم لعزت علی جهد طلابها
و ذلک عبد لهم لا لکم رعی فیکم قرب انسابها
فجازیتموه بشوالجزاء لطغوی النفوس و اعجابها»

صفی‌الدین به عبدالله هشدار می‌دهد که خود را منسوب به آل پیامبر (ص) نکند، زیرا او اهل شراب و پلیدی و آلودگی است، در حالیکه آنها زاهد، عابد، ساجد، روزه‌دار، شب‌زنده‌دار، عالمان، محور دین خدا و سنگ زیرین آسیاب اسلامند:

هم الزاهدون هم العابدون	هم الساجدون بمحرابها
هم الصائمون هم القائمون	هم العالمون بادابها
هم قطب ملة دين الاله	و دورالرحى حول اقطابها
اما الرجس والخمر من دابكم	و فرط العبادة من دابها»

حساسیت صفی‌الدین نسبت به منسوبین به اهل بیت (ع):

در تفکر صفی‌الدین هیچکس حق ندارد خود را به الگویی نسبت دهد که از ویژگی‌های آن الگو بدور است، زیرا به اعتقاد او بهترین روش برای حمله کردن به هر ارزشی، بد دفاع کردن از آن است. او در مذمت فردی که خود را به اهل بیت (ع) منسوب نموده، ولی در رفتار بر خلاف آنان عمل کرده است می‌گوید: "تو همچون خاری هستی که در میان گل‌های زیبا بروید". و در همین زمینه به سخن پیامبر (ص) استشهاد می‌کند که فرموده است: "در صورت ناشناخته بودن اصل افراد، اعمال و رفتار آنان بیانگر اصالت آنهاست."

صفی‌الدین با مذمت اینگونه افراد حساسیت خود را نسبت به ساحت مقدس اهل بیت (ع) ابراز می‌دارد و به خود اجازه نمی‌دهد در جامعه‌ای زندگی کند که کسی به نام اهل بیت (ع) چهره‌ی این خاندان را مخدوش نماید. او معتقد است که اهل بیت (ع) تجسم ارزشهایی هستند که هرگز زوال نمی‌پذیرد و به تیرگی نمی‌آلاید:

«عزیت الی آل بیت النبی	وانت بضدّهم فی الصلاح
وان صح انک من نسلهم	فقد ینبت الشوک بین الافاح

قال النبی مقال صدق لم یزل یجری علی الاسماع والافواه
 من غاب عنکم اصله ففعاله تنیبکم عن اصله المتناهی
 وسفرت عن افعال سوء اصحبت بین الانام قليلة الاشباه
 وتقول انک من سلالة حیدر افانت اصدق ام رسول الله»
 او به همه سفارش می کند تا با عشق به علی (ع) و فرزندانش، سرمایه نجات از
 عذاب قیامت را فراهم کنند:
 «توال علیاً وابناءه تفز فی المعاد واهواله»

صحابه از زبان صفی الدین :

همانگونه که در اول این مقاله اشاره شد بستانی در مقدمه دیوان صفی الدین، او را به عنوان شیعه متعصب معرفی می کند. البته عشق او نسبت به اهل بیت کتمان پذیر نیست، اما این مسأله باعث نمی شود که افکار دیگران را بکلی تخطئه کند و همچون دیگر شعرا از صحابه پیامبر (ص) با مجد و بزرگی یاد می کند. او صحابه پیامبر (ص) را نجیب و صاحب مناقب و بغض نسبت به آنها و اهل بیت (ع) را موجب شقاوت می داند:

«و صحبک النجب الصید الذین جروا الی المناقب من تال و مستبق
 قوم متی اضمرت نفس امرء طرفا من بغضهم کان من بعد النعیم شقی»
 صفی الدین دوستی اهل بیت را در تعارض با دوستی صحابه نمی بیند و قلب خود را مشحون از محبت هر دو می داند. وی به خاطر عشق خود، دیگران را سب نمی نماید ولی از عقیده حق خود هم چشم پوشی نمی کند و حکمیت را به خدا وامی گذارد و از اینکه او را راست اندیش یا کج اندیش بیندارند و اهمه ای ندارد:

«ولائی لآل المصطفی عقد مذهبی و قلبی من حب الصحابة مفعم
 و ما انا ممن یتجیر بحبهم مسبة اقوام علیهم تقدموا
 ولکننی اعطی الفریقین حقهم و رسی بحال الافضیلة اعلم

فمن شاء تعویجی فانی معوج و من شاء تقویمی فانی مقوم»
صحابه پیامبر(ص) دارای فضیلتی هستند که چون به زبان فخر در آید همه از
درک آن عاجزند. آنان در روز بخشش کریم و فداکار و محافظان عرض و آبروی
همسایه و حرمند:

«و صحبه من لهم فضل اذا افتخروا ما ان يقصر عن غایات فضلهم
الباذلوالنفس بذل الزاد يوم قری. والصائتو العرض صون الجار و الحرم»

استشادهای قرآنی :

به کار بردن آیات قرآن در شعر یکی از ویژگی‌های خاص دوره انحدار است و
مدائح النبوی صفی‌الدین نیز از این ویژگی عاری نیست. او در مدح امیرالمومنین و
اهل بیت(ع) می‌گوید:

«انما الله عنکم اذهب الرجس فردت بغیظها الاحتداد»^(۱۲)

همین مفهوم در محاجه با ابن معتز آمده است:

«اعنکم نفی الرجس ام عنهم لظهر النفوس و البایها»

وی آیات سوره اهل اتی، سبأ، ن و قلم را در فضیلت پیامبر(ص) شاهد می‌آورد
و مدح خود را همچون عصای موسی می‌پندارد که حوایج معنوی خویش را با آن
برآورده می‌سازد:

«فذكره قد اتی فی هل اتی^(۱۳)، وسبأ^(۱۴) وفضله ظاهر فی النون والقلم^(۱۵)

هذی عصای التی فیها مآرب لی و قد اھش بها طوراً علی غنمی^(۱۶)»

شاعر روز مباحله را روز آشکار شدن سست‌گامی دانشمند مسیحی می‌داند و به

آیه "قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم"^(۱۷) ... اشاره دارد:

«والعاقب الحبر فی نجران لاح له يوم التباهل عقبی زلّة القدم»

وی همچنین در منزلت اهل بیت پیامبر(ص) سوره احزاب را به شهادت گرفته

است:

«و آله امناء الله من شهدت لقدرهم سورة الاحزاب بالعظم (۱۸)»
او برای بیان کرامات اهل بیت (ع) آیات مختلف را گرد آورده که در ابیات زیر به آنها اشاره شده است:

- و البدر شق (۱۹) و اشرفت شمس الضحی
بعد الغروب و ما بها نقصان
- شمس لكم فی الغرب ردّت شمسها
بدور لكم فی الشرق شقت بدورها (۲۰)
- جبال اذا ما الهضب دکت جبالها (۲۱)
- بحار اذا ما الارض غارت بحورها (۲۲)
- سل الله يجعل له مخرجا
و یرزقه من حیث لا یحسب (۲۳)
- اعرف فی الحشر بحبی لكم
اذی تعرف الناس بسیماهم (۲۴)

پاورقی ها

- ۱- سوره آل عمران، آیه ۱۶۲.
- ۲- دکتر زکی مبارک، المدائح النبویه و مدیح اهل البيت، الطبعة الثانية دمشق، ۱۹۹۷.
- ۳- دکتر زکی مبارک، المدائح النبویه و مدیح اهل البيت، ص ۱۵۱.
- ۴- دکتر حلمی القاعود، محمد صلی الله علیه و سلم فی الحدیث، ص ۷۶.
- ۵- دکتر زکی مبارک، المدائح النبویه، ص ۱۶۲.
- ۶- حله: مدینه کبیره بین الکوفة و البغداد کان اول من عمرها سيف الدوله صدق الاسدی سنة ۴۹۵، یاقوت حموی معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۲۲.
- ۷- به نقل از کتاب شعر صفی الدین حلی تألیف جواد احمد غلوش، مطبعة المعارف، بغداد، سال ۱۹۵۹، ص ۹۹.
- ۸- دیوان صفی الدین حلی، دارصادر، بیروت، ص ۵.
- ۱۰- اشاره به آیه "انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البيت و یطهرکم تطهیراً" سوره احزاب آیه ۳۳.